

بزرگمهر حکیم

کاوشی در باب کیستی، آثار و سخنان وی در ادبیات و تاریخ

تالیف:

دکتر محمد رسولی

کاری از مؤسسه فرهنگی، حقوقی

بزرگمهر حکیم



بزرگمهر حکیم

کاوشی در باب کیستی، آثار و سخنان وی در ادبیات و تاریخ

مؤلف: دکتر محمد رسولی

انتشارات سبزبان

سرشناسه	:	رسولی، محمد، ۱۳۵۰ -
عنوان و نام پدیدآور	:	بزرگمهر حکیم: کاوشی در باب کیستی، آثار و سخنان وی در ادبیات و تاریخ
مشخصات نشر	:	مؤلف: محمد رسولی.
مشخصات ظاهری	:	تهران: سبزان، ۱۴۰۱.
شابک	:	۳۶۰ ص.
وضعیت فهرست نویسی	:	978-600-117-653-1
عنوان دیگر	:	فیپا
موضوع	:	کاوشی در باب کیستی، آثار و سخنان وی در ادبیات و تاریخ.
موضوع	:	بزرگمهر
موضوع	:	وزیران -- ایران
موضوع	:	ایران -- تاریخ -- ساسانیان، ۲۲۶ - ۶۵۱ م.
	:	Viziers -- Iran
	:	Iran -- History -- Sassanids, 226-651
رده بندی کنگره	:	۴۱۸DSR
رده بندی دیویی	:	۹۵۵/۰۳
شماره کتابشناسی ملی	:	۸۸۶۹۵۹۸
اطلاعات رکورد کتابشناسی	:	فیپا



انتشارات سبزان

میدان فردوسی - خیابان موسوی (فرست) - ساختمان ۵۴ تلفن: ۸۸۴۷۰۴۴ - ۸۸۳۱۹۵۵۸

بزرگمهر حکیم

کاوشی در باب کیستی، آثار و سخنان وی در ادبیات و تاریخ

• نویسنده: محمد رسولی

• ناشر: سبزان

• خدمات نشر: واحد فنی سبزان

۸۸۳۴۸۹۹۱-۸۸۳۱۹۵۵۷

• نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۱

• شمارگان: ۷۰۰ نسخه

• قیمت: ۳۰۰۰۰۰ تومان

• چاپ و صحافی: کامیاب

فروش اینترنتی از طریق سایت آی کتاب www.iiketab.com

ISBN: 978-600-117-653-1

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۱۷-۶۵۳-۱

فهرست

مقدمه	۹
سرآغاز	۱۱
فصل اول: بزرگمهر حکیم در اسناد تاریخی	۱۹
هرمز و قتل دبیران و اعیان دربار پدرش	۲۳
بزرگمهر در بعد از اسلام	۲۸
بزرگمهر و برزویه	۳۱
منابع درباره زندگانی بزرگمهر	۵۰
بزرگمهر از نگاه پژوهشگران، با نگاهی ویژه به کریستن سن	۵۲
سرآغاز زندگی	۶۶
نام‌های گوناگون بزرگمهر	۶۸
در باب آوردن کلیله و دمنه به ایران	۷۱
کلام بوزرجمهر بختگان در کلیله و دمنه	۷۸
وزارت یا دبیری	۸۰
مقام بزرگمهر نزد انوشیروان	۸۲
خشم آوردن انوشیروان بر بزرگمهر	۸۴
سرانجام بزرگمهر حکیم	۹۱
فصل دوم: اقدامات بزرگمهر حکیم	۱۰۹
ذکر خوابی که انوشیروان دید و این سبب پیوستن بزرگمهر حکیم به او شد	۱۱۰
بزرگمهر و مروارید انوشیروان	۱۱۶
فصل سوم: شطرنج و نرد	۱۱۹
شیوه‌هایی از بازی شطرنج	۱۲۴
باب اول که حکمای هند نهادند	۱۲۵
باب دوم که بزرجمهر نهاد	۱۲۶
باب حکمای روم	۱۲۶
باب دوم که رومیان نهادند	۱۲۷
گزارش شترنگ و نهان وینردشیر به نام یزدان	۱۲۸

فصل چهارم: علم و دانش بزرگمهر حکیم..... ۱۳۱

خرد بزرگمهر ۱۳۲

اندیشهٔ سیاسی ۱۳۳

آثار بزرگمهر ۱۳۷

اندرز بزرگمهر در منابع تاریخی ۱۳۸

سخنان و پندهای حکیمانهٔ بزرگمهر ۱۴۰

گزیده‌ای از پندهای حکیم ۱۴۱

حکایت بزرگمهر و شیخ زهرانی ۱۵۴

فصل پنجم: پندگویی در ادبیات پارسی ۱۵۷

تأثیر پندنامه‌ها در تاریخ و ادب پارسی ۱۵۷

آغاز سخن بزرگمهر ۱۶۲

دربارهٔ سخن ۱۶۳

اهتمام به پند در ایران باستان ۱۷۴

مجالس پند و اندرز ۱۷۶

نگاهی به پندهای مکتوب بر ابزار ۱۷۶

پند و اندرز ایرانی و عقاید دینی ۱۷۷

پنددوستی شاهان ۱۷۸

پندهای ایرانی بر لوازم زندگی ۱۸۰

خردورزی ۱۹۸

ارزش تدبیر ۱۹۸

دوستی و روابط انسانی ۱۹۹

زشتی فقر ۲۰۱

امور سیاسی ۲۰۲

امور اخلاقی ۲۰۳

امور متفرقه ۲۰۶

فصل ششم: حکمت و تعالیم اخلاقی در ایران باستان و شاهنامهٔ فردوسی ۲۰۹

یادگار بزرگمهر ۲۱۱

مقایسهٔ یادگار بزرگمهر با شاهنامه ۲۲۴

اخلاق اسلامی در شاهنامهٔ فردوسی ۲۳۱

۲۴۱	اقتصاد و میانه‌روی
۲۴۷	بررسی پندهای فردوسی از دید فرهنگ ایران
۲۵۹	فصل هفتم: ظفرنامه (خردنامه)
۲۷۱	ترجمه نسخه وصیت‌نامه بوزرجمهر با کسری
۲۷۵	فصل هشتم: بزرگمهر در آینه ادب پارسی
۲۷۷	دکتر معین
۲۷۹	شاهنامه فردوسی
۲۸۲	البیان و التبیین
۲۸۳	عیون الاخبار
۲۸۶	سیاست‌نامه
۲۸۷	کشف المحجوب
۲۸۸	نوروزنامه
۲۸۸	نصیحه الملوك
۲۹۲	خردنامه
۲۹۴	بريد السعاده
۲۹۷	مرزبان‌نامه
۲۹۹	تاریخ طبرستان
۳۰۲	جوامع الحکایات
۳۰۳	نفته المصدور
۳۰۴	اخلاق ناصری
۳۰۵	المعجم فی آثار الملوك العجم
۳۰۷	کشکول شیخ بهایی
۳۰۹	فصل نهم: بزرگمهر و کلیله و دمنه
۳۰۹	خلاصه‌ای از مقدمه و باب برزویه طیب
۳۱۱	تأملی در موضوعات مقدمه و باب برزویه طیب
۳۱۱	جایگاه عقل
۳۱۳	انواع عقل
۳۱۳	سخنان ابن مقفع درباره کلیله و دمنه
۳۱۴	ارزش کتاب نزد ایرانیان باستان

زهد و پارسایی	۳۱۵
ناپایداری دنیا، نزدیکی مرگ و توجه به قیامت	۳۱۶
ترجیح آخرت به دنیا	۳۱۷
تقوی، پسندیده‌ترین کار	۳۱۹
توکل	۳۲۰
برنامه زندگی	۳۲۰
سخنان حکیمانه در مقدمه کلیله و دمنه	۳۲۰
فصل دهم: شخصیت فرهنگی و تربیتی انوشیروان	۳۲۵
انوشیروان که بود؟	۳۲۵
۱. دانایی و زیرکی انوشیروان	۳۲۶
۲- علاقه به علم و دانش	۳۲۶
۳- علاقه به کتاب	۳۲۷
۴- علاقه به تشکیل مجالس علمی	۳۲۹
۵- شهرت انوشیروان به حکیم	۳۳۰
۶- آشنایی انوشیروان با فلسفه یونان و شهرت او به فیلسوف	۳۳۱
۷- عشق انوشیروان به پند و اندرز	۳۳۲
۸- پندهای به‌جامانده از انوشیروان	۳۳۴
پندهای پراکنده در ادب فارسی و عربی	۳۳۴
پندهای تاج انوشیروان	۳۳۴
توقعات انوشیروان	۳۳۵
۹- دیدگاه‌های انوشیروان درباره عقل و دانش	۳۳۷
صفات انوشیروان	۳۴۴
دانش‌دوستی انوشیروان	۳۴۵
شهرت انوشیروان به فیلسوف و حکیم	۳۴۶
ارزش دانش و کتاب در ایران باستان	۳۴۷
درگذشتن قیصر روم	۳۴۷
نتیجه‌گیری	۳۴۹
منابع	۳۵۱

مقدمه

مؤسسه مطالعات فرهنگی بزرگمهر حکیم که با نام یک نام‌آور نامدار، دانشمند و حکیم عهد باستان، نام‌گذاری شده درصدد برآمده تا شخصیت بزرگمهر حکیم را بیشتر و بهتر بشناسد و به دیگران بشناساند.

همه از اوان کودکی نام "بزرگمهر حکیم" یا همان بوزرجمهر^۱ را شنیده‌ایم، اما کمتر کسی شناخت کافی و لازم از این شخصیت علمی - فرهنگی دارد.

دقت در متون کهن، نشان از وجود این شخصیت و عظمت و بزرگی و دانایی و فرزانیگی بسیار وی دارد.

از بین رفتن بیشینه اسناد و آثار و مدارک در طی تاریخ، به دست تپاول روزگار، پژوهش راجع به او را با سختی و دست‌تنگی در تهیه منابع روبه‌رو می‌نماید. با وجود این، استادان و کوشندگان فرهیخته فرهنگی به انجام این کار دشوار همت گماشته و کتب خوبی در این‌باره نگاشته‌اند.

ما نیز از دانسته‌ها و آثار آنها بسیار بهره برده‌ایم که در همین‌جا باید به‌ویژه از دو کتاب ارزشمند بزرگمهر حکیم / از ورائی / ادب و تاریخ نوشته خانم زهرا دری و کتاب بزرگمهر حکیم نوشته آقای رضا شعبانی نام برد.

ما در تهیه و تدوین کتاب حاضر از دو اثر مذکور استفاده فراوان نمودیم که از نویسندگان دانشمند و آگاه آنها بسیار سپاس داریم. به‌ویژه کتاب بزرگمهر حکیم / از ورائی / ادب و تاریخ،

۱. نام بزرگمهر با توجه به اقتباس از متون و منابع متفاوت، به صورت‌های متفاوتی در متن آمده است.

تألیف ادیب دانا و توانا سرکار خانم دکتر زهرا دری، بسیار کمک‌رسان بوده و سپاس ویژه تقدیم حضور خانم دکتر دری داریم.

مؤسسه حقوقی، فرهنگی بزرگمهر حکیم، که افتخار دارد نامش برگرفته از نام شخصیت بزرگ این دانشمند دوران باستان باشد، آماده دریافت مطالب و نظریات خوانندگان عزیز و دوستان گرامی از طریق شماره ۰۹۱۰۲۲۲۱۴۰۹ می‌باشد.

با سپاس

دوستدار شما

محمد رسولی

سر آغاز

"شاید کمتر ایرانی باشد که ازو پرسیده شود بزرگمهر کیست و او را شناسد و وی را با القاب حکیم ایران باستان و وزیر خسرو انوشیروان معرفی ننماید و کمتر ایرانی است که بر وجود چنین دانایی در میان اقوام و ملل مختلف بر خود نبالد و به عنوان نمودی از هویت فرهنگی ملی ایران قبل از اسلام گردن نفرزد و با گوهر سخنانش جوهر طبع را زینت نبخشد و بتواند از شعاع تابنده این مهر دلفروز چشم دل بر بندد. با این همه، آنگاه که می‌خواهیم رد پای این حکیم فرزانه را در لابه‌لای سطور تاریخی پی گیریم و شرح زندگانی وی را منسجم، مستدل و تاریخی ارائه نماییم، با مشکلات بسیار مواجه می‌گردیم"^۱، زیرا:

"با کمرنگ شدن سنت‌های زردشتی^۲ و گاه‌شماری‌های هزاره‌ای آن در دوره اسلامی، یک مؤلف، در مواجهه با روایات گوناگون، گزارش‌های مختلفی درباره سال‌های پادشاهی یک پادشاه به دست می‌دهد و به گمان می‌رسد که بخشی از این آشفتگی‌ها به واسطه اختلاف روایاتی است که در دوره پیش از اسلام وجود داشته است. به دشواری می‌توان پذیرفت که منابع ساسانی جدول سال‌شماری یکسانی داشته‌اند، از این گذشته، انتقال شفاهی تاریخ با خاستگاه‌های چندگانه آن در دوره ساسانی در واقع در دوره اسلامی نیز ادامه یافته و سبب پیدایی انواع گوناگون روایات گردیده است."^۳

۱. دری، زهرا، بزرگمهر حکیم از ورازی ادب و تاریخ، ص ۱.

۲. نام زرتشت با توجه به منابع و کتب مختلف اخذ شده، به صورت‌های متفاوتی در متن آمده است.

۳. تاریخ ایران، جلد ۳، گردآورنده: جی.آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۶،

بخشی از این گذشته، دوران دیرینه پیش از اسلام را در بر می‌گیرد. بسیار چیزها در مورد این بخش، که ده‌ها سده را در بر می‌گیرد، چندان روشن نیست. دربارهٔ این دوران دور و دراز، افسانه و واقعیت، اسطوره و تاریخ، سخت به هم درآمیخته است. بُعد زمانی، از میان رفتن تدریجی مدارک به دست انسان و طبیعت، سطح به‌طور نسبی نازل فرهنگ و شیوه تفکر خرافی و ابتدایی جامعه در آن ایام و غیره و غیره موجب شده است که دانسته‌ها جسته‌وگریخته، و مسلم‌ها و مطمئن‌ها محدود، و لکه‌های سفید و تهی و موارد شک و حدس بسیار زیاد باشد.

یکی از کارهایی که به‌ناگزیر و به‌تدریج باید انجام گیرد و با آن که کمابیش آغاز شده، ولی هنوز به معنای کامل و جامع کلمه انجام نگرفته، تنظیم تاریخ تکامل فرهنگ و مدنیت معنوی آن دوران طولانی و پرحادثه است. باید دربارهٔ جریانات و جهان‌بینی‌های مذهبی مانند "دین کهن مزدایی"، "آیین مزده یسنه زرتشتی"، "مهرپرستی"، "زروانی‌گری"، "درست‌دینی مزدکیان" و دیگر انواع راه و روش "زندیکان" و "آشموغان" و "بددینان" و "گجستکان" که شیوهٔ انحراف از دین و طریقهٔ الحاد و انکار را در پیش گرفته بودند، دربارهٔ جریانات عقلی و علمی عصر مانند پزشکی، نجوم، منطق، فلسفه، حکمت عملی که به‌ویژه به‌صورت اندرزگویی تظاهر می‌کرده، دربارهٔ اندیشه‌وران دینی و غیردینی و هنرمندان نامی آن ایام که برخی سخت افسانه‌گون‌اند و برخی کمابیش چهرهٔ تاریخی روشن دارند و برخی از آنها دنباله‌گر سنن ماقبل از اسلام در یکی دو قرن اول تسلط مسلمانان‌اند، مانند "سپتیمان زرتشت"، "سئنه"، "اوشنر داناک"، "جاماسب"، "فراشوئوشر"، "مدیوما"، "ارداویراف"، "کرتیر"، "بهنگ"، "گوگشسب"، "تسر"، "مانی فدیکا"، "آذرباد مهرسپندان"، "زادان فرخ"، "برزویه پزشک"، "بزرگمهر بختگان"، "بوندک"، "مزدک بامدادان"، "دادیشوع"، "بولص ایرانی"، "معنی بیت اردشیری"، "فرهاد رئیس دیر مارمتی"، "فاریخت"، "زروان داد"، "باربد"، "نکیسا"، "سرکش"، "آذر فرنیغ فرخزدان"، "مردان فرخ اورمزداتان"، "گجستک ابالیش (عبدالله؟)" و غیره و همچنین دربارهٔ آثار مهم ادبی و فکری بازمانده از آن ایام و ایام قریب‌العهد ساسانی در حاجی‌آباد، چهار سنگ‌نبشتهٔ موید کرتیر در نقش رجب و کعبهٔ زرتشت و نقش رستم و سرمشهد و سنگ‌نبشتهٔ نرسی ساسانی در پایکولی واقع در جنوب شهر (سلیمانیه عراق) و

کتبی که به دست ما رسیده مانند *اوستا*، *زند و پازند اوستا*، *بندھشن*، *ارداویراف‌نامه*، *شاهپورگان مانی* که بخشی از آن به پهلوی در تورفان به دست آمده، *دینکرت*، *مینوی خرد*، *جاویدان خرد*، *شکند گمانیک ویچار*، *زند و هومن یسن*، *داتستان دینیک*، *زات‌سپرم* و نیز کارنامه‌ها و پندنامه‌ها و ماتیکان‌ها (شرح تفسیرها) و انواع داستان‌ها و نیز مراکز علمی آن ایام مانند "گندی‌شاپور"، "ریشهر" و کتابخانه‌های آن مانند "گنج شیزگان" و غیره کار پژوهشی و تک‌نگاری وسیعی انجام گیرد تا حتی‌المقدور و اندک‌اندک رشته متصل و مرتبطی از تاریخ سیاسی، اقتصادی، نظامی، فکری و فرهنگی آن ایام به دست آید و توصیف شود و شعور تاریخی ایرانیان حجم عظیم‌تر زمانی و فاکت‌های متنوع‌تری را در بر گیرد. این امر به حرکت تکاملی سریع‌تر جامعه ما کمک خواهد کرد.

ما در این بررسی می‌خواهیم به یکی از چهره‌های معروف دوران مدنیت ساسانی یعنی به چهره "بزرگمهر بختگان" بپردازیم، زیرا وی در ادب ایرانی و عربی پس از اسلام در قیاس با دیگر اندیشه‌وران باستانی از همه بیشتر نام از خود باقی گذاشته است. حتی کاتبان و ادیبان اواخر عصر اموی و عصر عباسی می‌بایست حتماً چیزی از حکم بزرگمهر می‌دانستند تا دارای فرهنگ و کمالی جامع تلقی می‌شدند. "ابومسلم خراسانی" سردار معروف ایرانی که به همت او عباسیان بر اریکه قدرت نشستند، خود را نواده بزرگمهر معرفی می‌کرده است. حکیم و عارف معروف "سهروردی" افکار بزرگمهر را یکی از منابع اصلی حکمت اشراق خود می‌شمرده است. در کمتر کتب ادبی ایرانی مانند *شاهنامه فردوسی*، *سیاست‌نامه*، *قابوس‌نامه*، *کلیله و دمنه*، *مرزبان‌نامه*، *راحة‌الصدور*، *تاریخ طبرستان* و غیره و غیره است که داستانی درباره روابط "بوذرجمهر حکیم" و انوشیروان به میان نیامده و یا سخن و سخنانی حکمت‌آمیز از وی نقل نشده باشد. برخی صرفاً این شخص را افسانه‌ای می‌شمردند، ولی بیهوده سخن، آن هم از مورخان و ادبای قریب‌العصر او، بدین درازی ممکن نیست. ببینیم بزرگمهر که بوده و تاریخ و افسانه درباره او چه می‌گوید.^۱

۱. مفصل‌ترین تحقیق از جانب ایران‌شناسان خارجی از طرف پروفیسور آرتور کریستن‌سن دانمارکی انجام گرفته که در جلد هشتم Acta Oriental (صفحه ۸۱ به بعد) چاپ شده است و ترجمه آن از عبدالحسین میکده در مجله مهر، سال اول، شماره ششم، طبع و جداگانه منتشر شده است. از طرف ایرانیان تا آنجا که

آنچه که از منابع کهن ایرانی و عربی درباره بزرگمهر برمی آید چنین است که بزرگمهر یا بزرجمهر یا بوذرجمهر یا ابوذرجمهر، معلم هرمز (هرمز چهارم) فرزند خسرو کواتان (انوشیروان) بوده و خسرو چون او را مردی تیزهوش یافت، وی را به وزارت و صدارت برگزید؛ و وی وزیری باتدبیر بود که خسرو به داشتنش فخر می کرد. ابن بلخی در *فارسنامه* در این باره آورده است:

"پیش تخت (شاه) کرسی زر بود، کی بزرجمهر بر آن نشست."

و در این مقام، وی بر موبدان پیشی تقدم داشت. در کتاب *پهلوی ماتیگان* چترنگ و سپس کتب ایرانی و عربی آمده است که در زمان خسرو دابشلیم (یا دیب شرم یا دیب سرم؟) "رای هند" بازی شطرنج را نزد شاه ایران فرستاد و خواست که به شیوه استفاده و طرز بازی آن پی ببرد. بزرگمهر راز بازی را با فراست خود دریافت. وی، در پاسخ هندیان، نرد را اختراع کرد. به گفته مجمل التواریخ و القصص:

"شطرنج بر مثال حرب ساخته شده... و بزرجمهر نرد را بر سان فلک ساخت و گردش به کعبتین چون ماه و آفتاب و خانها بخشیده بر مثال آن."

بزرگان هند و خردمندان دربارش نتوانستند راز بازی نرد را بگشایند و بدین سان خردمندان هند در برابر خردمند ایرانی سر تسلیم فرود آورند. بزرگمهر به خسرو پندهای گران بها می داد و از جمله در ساختن "زنجیر عدل" الهام بخش شاه بود و سرانجام بین ۵۹۰-۶۰۳ میلادی به امر خسرو پرویز به قتل رسید یا در سال ۵۹۰ میلادی در زمان هرمز چهارم، فرزند خسرو، به مرگ طبیعی درگذشت. چنین است خلاصه روایاتی که در کتب قدیمی درباره بزرگمهر آمده است.

پروفسور کریستن سن، پس از بررسی تفصیلی کلیه منابع، چنین نتیجه می گیرد:

بزرگمهر مُصَحَّف "بزرگ فرمدار" است که به معنای وزیر اعظم است و در دوران ساسانی از اسامی ابرسام (تنسر؟) بزرگ فرمدار "اردشیر اول" و "خسرو یزدگرد" بزرگ فرمدار "یزدگرد اول" و "مهرنرسی هزار بندک" و "سورن پهلو" وزرای اعظم بهرام

نگارنده در دسترس داشته است، شادروان بهار در سبک‌شناسی کوششی برای شناخت شخصیت تاریخی بزرگمهر به کار برده است. (ر. ک. به ج ۱، صفحات ۵۲-۵۳).

۱. یعنی به مثل فلک، آن را به خانه‌ها تقسیم کرده (بخشیدن یعنی تقسیم کردن).

پنجم باخبریم و اما این که بزرگ فرمدار خسرو که چه کسی یا چه کسانی بوده‌اند و چه نام یا نام‌هایی داشتند خبر نداریم. به علاوه افسانه شطرنج که از کتاب *ماتیکان چترنگ* اخذ شده و فردوسی و ثعالبی و دیگران نقل کرده‌اند صرفاً افسانه است و *پندنامه* بزرگمهر نیز در قرن نهم میلادی (دوم هجری) تألیف شده و ربطی به بزرگ فرمدار خسرو ندارد. کریستن‌سن بعید نمی‌داند که برزویه طبیب وزیر اعظم خسرو بوده باشد.

این مطالبی است که پروفسور کریستن‌سن در تحقیق جداگانه خود در مورد بزرگمهر به‌ویژه در کتاب معروف خود، *ایران در زمان ساسانیان*، بیان می‌کند.^۱

شادروان بهار مطلب را به نحو دیگری حل می‌کند.^۲ وی می‌گوید: «بزرگمهر مصحف بزرگ فرمدار (چنان که آرتور کریستن‌سن پنداشته) نیست بلکه مصحف "برژمتر" (دادبزرمهر) است که از آن در فارسی دری شکل "زرمهر" نیز آمده است. البته این دادبزرمهر بختگان غیر از داد بزرمهر فرخانان است که گیل گیلان خراسان (سپهسالار مشرق زمین) بوده و کتیبه‌ای از او در دست است که پروفسور هرتسفلد آن را خوانده است. احتمال دارد که مورخان بعدی این دو نفر را و داستان‌های مربوط به آن دو را با هم مخلوط کرده باشند، زیرا نوشته‌اند که گویا بزرگمهر حتی پس از انقراض ساسانیان زنده بوده و بزرگمهر اولی به دست هرمز کشته شده است.»

بهار با نقل القابی که بزرگمهر وزیر در آغاز *پندنامه* خود درباره خویش ذکر می‌کند نتیجه می‌گیرد که وی "وینان پت شپستان شتر" (رئیس رایزنان خاص دربار) و "اوستیکان خسرو" (پاسبان شخصی شاه) و "درین پت" (رئیس دربار) بوده است. شادروان بهار بعید می‌داند که "داد برژمتر" و "برزویه طبیب" که *کلیله و دمنه* و شطرنج را از هند آورده است یک نفر باشند و با این حال، چنین به نظر می‌رسد که بیشتر راغب است آنها را دو تن بداند و تصریح می‌کند که بزرگمهر به خواهش برزویه، مقدمه کتاب *کلیله و دمنه* را به نام برزویه نگاشته است.^۳

۱. رجوع کنید به صفحات ۷۶، ۱۳۵، ۴۳۴، ۴۵۳، ۵۴۹ کتاب نامبرده.

۲. رجوع کنید به *سبک‌شناسی*، جلد اول، صص ۵۲، ۵۳، ۲۷۲ و جلد دوم، صص ۷۰، ۱۲۷، ۱۹۶ و ۲۵۰.

۳. بهار به حق در اختراع نرد (وین اردشیر یعنی بینش اردشیر) به وسیله بزرگمهر و آمدن شطرنج (چترنگ یعنی چهاررنگ) در دوران خسرو انوشیروان تردید می‌کند. شطرنج از دیرزمانی بیش از این تاریخ در ایران موسوم بود.

تعداد زیادی از متون پهلوی از بین رفته‌اند و در قرن دوم و سوم هجری به وسیله زرتشتیان و کسانی که در اندیشه احیای زبان پهلوی بوده‌اند نگارش مجدد یافته‌اند و اگر نیز اصل متون باقی مانده است، در دوره اسلامی به وسیله نسخه‌نویسان جرح و تعدیل شده است. بیشتر اطلاعات تاریخی ما از ایران قبل از اسلام به وسیله *خدای‌نامه* که تاریخ مدون اما غیررسمی درباره ساسانیان بوده است به دست می‌آید که با توجه به اطلاعات داده‌شده در فهرست و تاریخ حمزه اصفهانی درمی‌یابیم که نه *خدای‌نامه* تنها کتاب ترجمه‌شده به وسیله ابن مقفع بوده است و نه *خدای‌نامه* مؤلف منحصر به فردی داشته و نه مترجم منحصر به فردی به نام ابن مقفع آن را به عربی ترجمه کرده است.^۱

ابن ندیم می‌گوید: "و قد نقل عدة كتب من كتب الفرس منها كتاب خدای‌نامه فی السیر"^۲ و تحت عنوان "اسماء كتب التي ألفها الفرس" بدون ذکر مترجم می‌گوید: "كتاب خدای‌نامه، كتاب بهرام نرسی"^۳

حمزه اصفهانی گوید: "قال (موسی بن عیسی الکسروی) انی نظرت فی الکتاب المسمی خدای‌نامه و هو الکتاب الذی لما نقل من الفارسیه الی العربیه سُمی کتاب تاریخ ملوک الفرس، فَکَرْتُ النَّظَرَ فی نسخ هذا الکتاب وَ بَحَثْتُهَا بَحْثَ اسْأَقْصَاءَ فَوَجَدْتُهَا مُخْتَلَفَةً حَتَّى لَمْ أَظْفُرْ مِنْهَا بِنُسَخَتَيْنِ مُتَّفَقَتَيْنِ وَ ذَلِكَ كَانَ لِاسْتِثْبَاهِ الْأَمْرِ عَلَى النَّاقِلِينَ لِهَذَا كِتَابٍ مِنْ لِسَانِ إِلَى لِسَانٍ"^۴ و: "قال بهرام الموبد انی جمعت و عشرين نسخه من الکتاب المسمی خدای‌نامه حَتَّى آَلَحْتُ مِنْهَا التَّوَارِخَ ملوک الفرس مِنْ لَدُنْ کِیُومَرْتِ وَ الذَّ الْبَشَرِ إِلَى آخِرِ إِيَامِهِمْ بِانْتِقَالِ الْمَلِكِ عَنْهُمْ إِلَى الْعَرَبِ."^۵

مرحوم قزوینی می‌گوید: "غیر از ابن مقفع، بعد از او چندین نفر دیگر سیرالملوک‌های عیدیه در تاریخ پادشاهان ایران به عربی ترتیب داده‌اند که یا مستقیماً ترجمه‌ای از پهلوی بوده

۱. دری، زهرا، *بزرگمهر حکیم از ورای ادب و تاریخ*، نشر زوار، ۱۳۹۰.

۲. ابن ندیم، *الفهرست*، ترجمه رضا نجدد، انتشارات کتابخانه ابن سینا، ص ۱۱۸.

۳. همان، ص ۳۰۵.

۴. سنی *ملوک الارض و الانبیا*، ص ۱۵.

۵. همان، ص ۱۹.

است یا تهذیب و تحریر و حک و اصلاح ترجمه ابن مقفع و غیر او، از قبیل محمد بن الجهم البرمکی و محمد بن بهرام بن مطیار الاصفهانی و هشام بن قاسم الاصفهانی و موسی بن عیسی الکسروی و زادویه بن شاهویه الاصفهانی و غیرهم که اسامی ایشان در تاریخ حمزه اصفهانی و فهرست ابن ندیم و مقدمه ترجمه طبری و الآثار الباقیه ابوریحان بیرونی و مقدمه مجمل التواریخ مفصلاً مسطوراً آمده است.^۱

"از هیچ یک از این کتب اکنون آثاری باقی نمانده و همه آنها از میان رفته اند، گرچه مندرجات آنها عموماً در کتب متأخره دیگر که بلاواسطه یا مع الواسطه از آنها اقتباس کرده اند مانند تاریخ طبری و کتاب البدء و التاریخ مقدسی، و مؤلفات ابن قتیبه دینوری و مسعودی و ابن واضح الیعقوبی و حمزه اصفهانی و ابوریحان بیرونی و ثعالبی و غیرهم باقی مانده است."^۲

به جز خدای نامه ها منابع دیگری چون آیین نامه ها، گاهنامه ها و کتاب الصور که مسعودی از آن یاد کرده است، روایات شفاهی و افسانه های شناور در میان اقوام مختلف نیز جزئی از تواریخ را تشکیل می داده اند.

علاوه بر این موارد، تغییر خط و نظام ساختاری جامعه نیز مشکلی بر مشکلات ثبت حقایق تاریخی می افزود. به همین دلایل است که اطلاعات مورخان قرون اولیه اسلامی یا جسته گریخته و کم ارتباط و گاه متناقض یکدیگرند و یا آمیخته به افسانه و اسطوره، در نتیجه، در ذکر شرح حال افراد و وزرا و دانشمندان و حتی پادشاهان اختلاف قول بسیار است.

با ذکر مقدمات گفته شده، برای خواننده این سطور آشکار می گردد که مشکل عمده در راه شناخت این حکیم فرزانه چیست. به خصوص که نامی از بزرگمهر در کتیبه ها و تواریخ قبل از اسلام ثبت نشده است.

استاد کریستن سن می گوید: "آنچه محقق است این است که در هیچ یک از منابع عصر او یا مأخذی که مربوط به منبع آن عصر شود ذکری از او نیست. اهالی بوزنطیا (روم شرقی،

۱. علامه محمد بن عبد الوهاب قزوینی، بیست مقاله، جلد دوم، انتشارات مهتاب، چاپ دوم، ص ۹.

۲. همان، ص ۹.

بیزانس) و ارمنستان، هیچ‌یک بزرگمهر نامی را نمی‌شناسند و اهالی شامات نیز او را نشناخته‌اند، زیرا قصص شامی مربوط به بزرگمهر نیز که به وسیله ابن العبری که از مؤلفین اخیر و از خانواده‌های یهودی می‌باشد به ما رسیده، از منابع عرب اخذ شده است.^۱ در ادامه این کتاب بیشتر به بررسی نظرات کریستن‌سن درباره بزرگمهر می‌پردازیم.

۱. کریستن‌سن، آرتور، *داستان بزرگمهر*، ترجمه عبدالحسین میکده، خرداد ۱۳۱۳.

بزرگمهر حکیم در اسناد تاریخی

در *اخبار الطوال* که شاید نخستین کتابی است که مفاخر ایران را به زبان عربی در دوران حکومت المعتصم بالله، خلیفه عباسی (متوفی ۲۲۷ هـ ق)، جمع‌آوری نموده است می‌خوانیم:

"گویند قباد خیلی نوجوان بود، چون پادشاهی رسید، بیشتر از پانزده سال نداشت. لیکن هوشیار و با ذکاوت و گشاده‌رو و بخشنده و مأل‌اندیش بود، پس کارهای کشور را به شوخر سپرد و مردم به قباد چندان اهمیتی نمی‌دادند، چون شوخر بر کلیه امور مستولی بود. قباد مدت پنج سال خودداری کرد، سرانجام به شاپور رازی که از فرزندان مهران بزرگ و عامل او بر بابل و خطرانیه بود، نوشت تا با تمامی سپاهسانی که همراه دارد نزد او بیاید. پس راز خویش را با او در میان گذاشت و او را مأمور کشتن شوخر ساخت. روز بعد، شاپور نزد قباد آمد، دید شوخر در خدمت نشسته است. شاپور از طرفی که شوخر نشسته بود سوی قباد رفت. شوخر اعتنایی به شاپور ننمود، شاپور طنابی را که در دست داشت به گردن شوخر انداخت و آن را به گردنش پیچید و روی زمین کشانید تا از مجلس بیرون برد و با قیدی آهنین مقید نمود و به زندانش افکند و قباد به قتلش فرمان داد و به قتل رسید."

"چون ده سال از پادشاهی قباد گذشت، یکی از مردم استخر که مزدک نام داشت نزد وی آمد و قباد را به آیین خویش دعوت کرد، قباد به آیین مزدک متمایل شد و ایرانیان سخت بر او خشمگین شدند و به قتل او همت گماشتند. قباد از آنان پوزش طلبید، ولی پوزش او را نپذیرفتند و از پادشاهی‌اش خلع کردند و به زندانش افکندند و کسانی را بر او گماشتند و برادر وی، جاماسب، پسر فیروز را به پادشاهی برداشتند."

"خواهر قباد توانست خود را نهانی به قباد برساند و با تدبیر، او را از زندان برهاند. قباد روزگاری متواری بود. همین که خاطرش از مزاحمت مدعیان آسوده گشت، با پنج تن از معتمدان خود که یکی از آنان زرمهر پسر شوخر بود از کشور به سوی هیاطله رفت تا از پادشاه آنان کمک و یاری بجوید. پس راه اهواز را پیش گرفت تا به شهر 'ارمشیر' رسید و از آنجا پیش برفت تا به دیهی در راه اهواز به اصفهان رسید و در منزل دهگان آنجا به طور ناشناس فرود آمد. قباد چشمش به دختر دهقان که دوشیزه‌ای زیبا و آراسته بود افتاد. دل بدو بست. به زرمهر پسر شوخر گفت: مهر این دوشیزه در من اثر کرده، او را از پدرش برای من خواستگاری کن. زرمهر نیز چنان کرد."^۱ انوشیروان حاصل این ازدواج بود. قباد به یاری زرمهر به پادشاهی می‌رسد، ولی دیگر از سرنوشت زرمهر خبری را ذکر نمی‌کند.

این واقعه در ترجمه طبری نیز ثبت شده است، با این تفاوت که به جای شوخر، سوفرای ضبط شده است. در اخبار الطوال، قتل سوفرای قبل از گرایش قباد به مزدک است و مزدک‌گری از علل خلع قباد از سلطنت است، در حالی که در تاریخ طبری، قتل سوفرای مربوط به دوره دوم سلطنت قباد است. عامل سوفرای در هر دو روایت شاپور رازی است و سرانجام طبری قول کشته شدن زرمهر را مطرح و سپس خود آن را رد می‌کند.

در ترجمه تاریخ طبری چنین آمده است:

"قباد سوی خاقان رفته بود که سپاه آرد با پنج تن از مهتران عجم که هوای وی خواستند، یکی زرمهر نام پسر سوفرای، چون می‌رفتند در راه به حد نیشابور رسیدند و فرود آمدند به دهقانی در آن دیه ..."^۲ زرمهر مقدمات ازدواج قباد با دختر دهقان را فراهم آورد و به سوی خاقان رهسپار گردید و ثمره آن ازدواج انوشیروان بود.

"پس قباد به ملک نشست و سوفرای را خلیفه و داد فرمودن کرد و گفت اگر تو با من نبودی پسرت با من بود و حق او واجب شد به خدمت که مرا کرد در این راه و تو را حق بر من واجب است که پدرم تو را استوار داشت و ملک به تو سپرد و دیگر آن که خون فیروز را

۱. همان، ص ۷۰.

۲. ترجمه تاریخ طبری، قسمت مربوط به ایران، انتشارات خیام، صص ۱۴۰-۱۴۱.

طلب کردی و آن خواسته‌ها همه بازستدی و همه کار خویش بیرون برده بدو سپرده و سوفرای کار ملک همی راند و شهرها بنا کرد و هیچ ملک بنا نکرد... پس چون از ملک قباد پنج سال بگذشت، سوفرای همان کار همی داشت و مردمان و سپاه بر وی گرد آمده بود... قباد آن دُلّ بر نتوانست داشتن، و او را بند نمی‌توانست کردن که همه سپاه سوفرای داشت. پس قباد حیلّت کرد و مردی بود او را شاپور خواندندی... سوفرای مردی پیر بود و سپهبد جوان و سوفرای با وی برنیامد و دیگر روز او را بکشت و قباد از سوفرای برست و کار ملک به خود گرفت و تدبیر خود کردی و داد بگستردی. گویند زرمهر را نیز بکشت ولیکن نه درست است.^۱

مسعودی در مروج‌الذهب عبارتی را نقل می‌کند که با تمامی تواریخ ماقبل و مابعد تفاوت دارد. گرچه ذهن محققان در پی شناسایی بزرگمهر در تاریخ (فردیناند یوستی، آرتور کریستن‌سن، ملک‌الشعرای بهار) برزمرهر، دادبرزمرهر، زرمهر و برزویه را مورد کاوش قرار می‌دهد، اما چنین به نظر می‌رسد که مسعودی در پی برقراری ارتباط، نقبی زده است و بزرگمهر و برزمرهر را به هم پیوند داده است. وی از "بزرگمهر پسر سرحو" یاد کرده است که با انوشیروان همراهی کرده است، در حالی که در جای دیگر از وی به نام "بزرگمهر پسر بختگان" یاد می‌کند.

"قباد به سبب اعمال مزدک و یارانش از پادشاهی خلع شده بود و برادرش جاماسب مدت دو سال به جایش نشسته بود، انوشیروان با بزرگمهر پسر سرحو همدستی کرد تا قباد به شاهی بازگشت."^۲

"یک روز انوشیروان با حکیمان نشست که از آرای آنها بهره گیرد و چون به ترتیب در مجلس وی نشستند، گفت: مرا به حکومتی رهبری کنید که هم برای من و هم برای رعیت سودمند باشد، هر یک رای خویش بگفتند و انوشیروان سر فروبرده بود و در گفتارشان اندیشه می‌کرد و چون نوبت سخن به بزرگمهر پسر بختگان رسید گفت:..."^۳

۱. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۲۵۸.
۲. همان، صص ۲۶۲-۲۶۳.

شاید مسعودی این اخبار را از منابع مختلف و یا حتی از روایات شفاهی اخذ کرده باشد و خود را نیز چون فردوسی و یا ثعالبی ملزم نمی‌دانسته که ارتباط منطقی بین حوادث برقرار نماید، زیرا در بخش مربوط به پادشاهی خسرو پرویز، بزرگمهر را از وزرای خسرو پرویز معرفی می‌کند و قتل وی را منتسب بدین پادشاه می‌داند.

در *شاهنامه* ثعالبی که در اغلب موارد به جزئیات بیشتر پرداخته، آمده است: "چون جاماسب را سلطنت به دست افتاد و تاج بر سر نهاد، با آن که حظّ بسیاری از فرّ ایزدی نداشت، قبل از انجام هر امری دستور داد که قباد را حبس و زنجیر کرده تسلیم برزمهر بن سوفرا کنند و قصدش این بود که برزمهر انتقام مرگ پدر را به دلخواه خود از قباد بستاند، ولی برزمهر عاقل‌تر از آن بود که جرئت کرده او را بکشد یا نداند که ریختن خون سلاطین بدین عناوین شایسته نیست. بنابراین، به‌جای خشونت به ملایمت پرداخته نه‌تنها به او خصومت نورزید، بلکه با احترام تمام با او رفتار کرد. چنان‌که به خدمت او کمر بر بسته از حسن رفتار و نیکی کردار او را سرشار کرد. قباد را حسن طینت و پاکی فطرت او شگفت آمده از کشتن پدر اظهار ندامت کرد و با بیان مشروح و شواهد بسیار ذمه خود را نزد او بری نمود. ضمناً با او مأنوس گشته وی را مردی راست و درست به جای آورد و از او تمنی کرد که احسان خود را در مورد او به اتمام رسانیده و در خفای جاماسب و سران لشکر او را آزاد کند. برزمهر با او موافقت کرد و وعده داد که او را آزاد کرده، وسایل سفر و کار را فراهم آورد و او را تا نزد پادشاه هیاطله همراهی کند تا علیه جاماسب از او استمداد نماید."^۱

گفته ثعالبی درباره چگونگی ازدواج قباد با دختر دهقان مشابه قول *اخبار الطوال* است با این تفاوت که به جای اصفهان، اسفراین ضبط شده است (با توجه به دیگر تواریخ که ایرشهر، مرو، نیشابور را نوشته‌اند، اسفراین صحیح‌تر به نظر می‌رسد). دیگر این‌که: "برزمهر سوفرا به منصب وزارت ارتقا داده شد."^۲

"روزی قباد به شکار رفته بود، هم چندان که به باغ میوه‌ای نزدیک می‌شد، زنی را دید که طفلی با اوست و چون نگذاشت کودک اناری را از درخت بچیند طفل به گریه افتاد. شاه

۱. *شاهنامه* ثعالبی، ترجمه محمود هدایت، چاپخانه مجلس، ص ۲۸۵.

۲. همان، ص ۲۸۵.

متعجب شد و کسی را فرستاد از زن سؤال کند که چرا با این همه بخل، کودک را از چیدن یک انار منع کرد. زن جواب داد: 'شاه در این انارها حقی دارد و کسی که باید اینها را بچیند هنوز به سراغ ما نیامده و ما می‌ترسیم دست به آنها بزنیم.' قباد بزرگمهر را گفت: 'چنانچه اتباع من از دخالت در میوه درخت و محصول زراعت خودشان ممنوع باشند، حقیقتاً در وضعیت سختی به سر می‌برند.' بزرگمهر اعلامیه‌ای صادر کرد که به موجب آن مالیات اراضی ملغی گشت.^۱

قابل توجه است که:

- ۱- بزرگمهر در *شاهنامه* *ثعالبی* بزرگمهر می‌شود.
- ۲- قتل سوفرا در دوره اول سلطنت قباد انجام یافته است و به همین دلیل، جاماسب قباد را تسلیم بزرگمهر می‌نماید تا وی را بکشد.
- ۳- بزرگمهر، به سبب خردمندی و شومی این عمل، دست به قتل قباد نمی‌زند.
- ۴- *ثعالبی* رهایی قباد از زندان را نتیجه همراهی و همکاری بزرگمهر می‌داند و فردوسی نیز بر همین اعتقاد است؛ برخلاف *تاریخ یعقوبی*، *تاریخ طبری*، *اخبار الطوال* و *مروج الذهب* که خواهر وی را عامل رهایی از زندان می‌دانند.
- ۵- بزرگمهر به منصب وزارت می‌رسد.
- ۶- بزرگمهر اعلامیه‌ای صادر می‌نماید که مالیات اراضی ملغی می‌شود.

هرمز و قتل دبیران و اعیان دربار پدرش

"درباره هرمز اطلاعات متناقضی در دست است. بخشی از بزرگان و اعیان که وی اقدامات شدیدی علیه ایشان به عمل آورده بود از او متنفر بودند. اعدام اعیان اصیل و مصادره اموال ایشان با تزییقات و فشار علیه کاهنان و علما نیز هم‌عنان بوده است. هرمز در ظرف یک سال تمام در کشور گردش می‌کرد. و به جزئیات امور توجه می‌نمود و هیچ چیز ممکن نبود از نظر او پنهان بماند. از این توصیفی که درباره هرمز شده (*طبری* و *فردوسی*) چنین برمی‌آید که شاهنشاه در اعمال خود که علیه سران اعیان و بزرگان و کاهنان بود می‌کوشید به مالکین

۱. *شاهنامه* فردوسی، از روی نسخه‌های معتبر، انتشارات امیرکبیر، صص ۴۲۹ و ۴۹۰.

متوسط اراضی تکیه کند. شکایات و ملامت‌هایی که علیه وی شنیده می‌شد... علی‌الظاهر ناشی از محافل عالی‌ه اعیان بوده است.^۱

انوشیروان شش پسر داشت، همه هوشمند و دلیر و بینا، اما هرمز که به سال مهتر برادرانش بود، به فرهنگ و پرهیز و رای و آفراندیشی، برتر منش‌تر از همه بود. چون عمر شهریار به هفتاد و چهار سال رسید، پس از رای زدن با موبدان و بزرگان و سران سپاه، وی را به جانشینی خود برگزید و اندرزش داد که:

بدان ای پسر کاین جهان بی‌وفاست	پر از رنج و تیمار و درد و بلاست
گر ایمن کنی مردمان را به داد	خود ایمن بخشی و از داد شاد
به پاداش نیکی بیایی بهشت	بزرگ آنک او تخم نیکی بکشت
به گرد دروغ ایچ گونه مگرد	چو گردی شود بخت را روی زرد
به نیکی گرای و به نیکی بکوش	به هر نیک و بد پند دانا نیوش
نباید که گردد به گرد تو بد	که زان بد ترا بی‌گمان بد رسد
خردمند را شاد و نزدیک دار	جهان بر بداندیش تاریک دار
ز نیکی فرومایه را دور دار	به بیدادگر مرد مگذار کار
مبادت فراموش گفتار من	اگر دور مانی ز دیدار من

انوشیروان یک سال پس از آن که پادشاهی را به هرمز سپرد، درگذشت.

مسعودی در این باره می‌نویسد: "پادشاهی‌اش (هرمز) دوازده سال بود. وی با خواص مردم ستم پیش گرفت و به عوام متمایل شد و آنها را تقرب افزود. فرومایگان و اوباش را پر و بال داد و بر ضد خواص برانگیخت. گویند در مدت پادشاهی‌اش سیزده هزار مرد بنام از خواص ایران را بکشت."^۲

۱. یاقوبوسکی، آریو، تاریخ ایران از دوره باستان تا پایان سده هجدهم، ص ۱۱۳.

۲. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۲۶۵.

ثعالبی در ذکر سلطنت هرمز بن انوشیروان از واقعه قتل دو تن از اعیان دولت انوشیروان چنین می‌گوید: "چون هرمز به جانشینی پدر برقرار گردید، سلاطین تابعه با او عهد عبودیت بستند و قدرتش مسلم گشت، با ضعفا رأفت و با اقویا خشونت کرده افتادگان را بلند و زبردستان را در بند کرد. همین که سلطنتش استقرار یافت، بعضی را که طرف توجه پدرش بودند تنزل مقام داده خطاهای نکرده‌ای بدانان منسوب نمود و یکی را بعد از دیگری از بین برد. همچنین کینه خود را نسبت به کسانی که در عهد پدرش از آنان متنفر بود ظاهر ساخته تشفی خاطر حاصل کرد. هرمز می‌خواست برزمهر و بهرام آذرهمان را که هر دو از اعیان دولت انوشیروان بودند، به قتل رساند، بنابراین، برزمهر را طلبید. مخفیانه به او گفت من به کشتن بهرام آذرهمان تصمیم اتخاذ نموده‌ام، ولی می‌خواهم این عمل متکی به اتهامی هم علیه او بوده باشد. اگر تو در برابر اعیان به این که او مقصر و مستحق اعدام است شهادت دهی، علاوه بر حفظ جان بر جاهت نیز خواهم افزود. برزمهر جواب داد: 'من خلاف امر ملک اقدامی نخواهم کرد'.

هرمز امر به انعقاد مجلسی از اعیان ملک کرد. برزمهر و بهرام را طلبید و روی به برزمهر نموده گفت: 'آنچه در خصوص بهرام می‌دانی بگو.' برزمهر که می‌دانست قصد او چیست و اول از بهرام شروع می‌کند و بعداً نوبت او هم خواهد رسید در کمال وضوح و جسارت گفت: 'من شهادت می‌دهم که بهرام مقصر و مستحق مرگ است.' بهرام گفت: 'برادر، تو کی دیده‌ای من مرتکب ناسزایی شده باشم که مرا متهم می‌کنی؟' برزمهر جواب داد: 'روزی که انوشیروان با ما مشورت می‌کرد که سلطنت را به ترک‌زاده یعنی هرمز بدهد یا نه، ما توصیه کردیم که دیگری را در نظر بگیرد و تو به نفع او رأی دادی!...' هرمز در کمال خجلت سر به زیر افکند و چون شورا پایان یافت، امر داد هر دو را توقیف کنند. برزمهر را هلاک ساخت. ... و سپس بهرام را نیز به قتل رساند.

نکاتی چند از گفتار ثعالبی به دست می‌آید:

- ۱- هرمز تعلیمی از مزدک را پذیرفته و یا تحت تأثیر آیین مزدک، در دوران حکومت خویش به صورت زیر و رو کردن طبقات آن را به اجرا گذارده بود، برخلاف انوشیروان که به خاطر ازهم‌پاشیدگی نظام طبقاتی با مزدکیان درافتاد و آنان را از بین برد.

۲- برزمهر مشاور دربار انوشیروان بوده است، در این حد که در مورد جانشین آینده با وی سخن گفته است. (مقایسه شود با گفتار کریستن سن که می‌گوید: "هیچ سندی که بتواند باعث اشتها او به عنوان یک نفر سیاستمدار فعال گردد ضبط نشده است."^۱)

۳- برزمهر به وسیلهٔ هرمز به هلاکت رسیده است.

۴- واقعهٔ قتل سوفرای در شاهنامه چون دیگر موارد نزدیک به قول ثعالبی است و فردوسی تصریح دارد که:

بیامد به تخت کئی برنشست ورا گشت جاماسب مهترپرست^۲

همه کار آن پادشاهی خویش به زرمهر بسپرد و بنشانند پیش

در شاهنامه فردوسی در یادکرد "کشتن هرمز وزیران پدر خود را" نوعی آشفتگی دیده می‌شود. چه در آغاز، سخن از کشته شدن ایزدگشسب، برزمهر و سیما برزین ذکر شده است و در گفتگویی که بین دو مقتول عهد هرمز انجام شده است در مقایسه با شاهنامه ثعالبی جابه‌جایی صورت گرفته است.

بدین ترتیب که بهرام آذرهمان سیما برزین را متهم می‌سازد که تو سزاوار قتلی، زیرا که هرمز، این ترک‌زاده را تو به جانشینی نوشیروان برگزیده‌ای.

نکتهٔ دیگری که درمی‌یابیم این که برزمهر و ایزدگشسب در آن شورا حضور داشته‌اند.

چنین گفت بهرام کای رادشاه ز سیما برزین تو نیکی خواه

که ویرانی شهر ایران از اوست که نه مغز باشدش به تن در نه پوست

نگوید سخن جز همه بدتری بدان بدتری برکنند داوری

وقتی سیما برزین علت اتهام را از بهرام جویا می‌شود، وی در پاسخ می‌گوید:

بدو گفت بهرام آذرهمان که تخمی پراکندی اندر جهان

که آن بر نخستین تو خواهی درود وز آتش نیابی مگر تیره دود

که کسری مرا و ترا پیش خواند بر تخت شاهی به زانو نشاند

۱. همان، صص ۳۰۸ و ۳۰۹.

۲. ابیاتی که از شاهنامه فردوسی آورده شده همگی از انتشارات هرمس است.

ابا موبد موبدان برزمهر	جو ایزدگشسب آن مه خوبچهر
پرسید کاین تخت شاهنشاهی	که را زبید و کیست با فرهی
به کهتر دهم یا به مهتر پسر	که باشد به شاهی سزاوارتر
همه یکسر از جای برخاستیم	زبان را به پاسخ بیاراستیم
که آن ترک زاده سزاوار نیست	کس او را به شاهی خریدار نیست
که خاقان نژادست و بدگوهر است	به بالا و دیدار چون مادر است
تو گفتی که هرمز به شاهی سزاست	کنون زین سزا مر ترا این جزاست

از گفتگوی بهرام آذرهمان و برزمهر در *شاهنامه* ثعالبی و یا سیما برزین و بهرام آذرهمان در *شاهنامه* فردوسی نتیجه می شود که انوشیروان شورایی در مورد گزینش ولیعهد ترتیب داده است و برزمهر نیز در این شورا حضور داشته است. اما این موضوع در قسمت "گزیدن نوشیروان هرمز را به ولیعهدی" مطرح نشده است، بلکه در این بخش، پرسش هایی است که بزرگان و به خصوص بزرگمهر از هرمز می نمایند تا لیاقت وی برای جانشینی آینده اثبات شود. شاید فردوسی در این قسمت جرح و تعدیلی روا داشته باشد، زیرا شواهد دلالت بر آن دارد که این امر از نظر انوشیروان بسیار مهم بوده و کارآگاهان را پنهانی بر وی گماشته بوده است.

بفرمود کسری به کارآگهان که جویند راز وی اندر نهان

بنابراین، اصلاً بعید نیست که شورایی در این مورد ترتیب یافته باشد، به خصوص که مادر هرمز ترک بوده است و در این مورد می بایست موبدان و بزرگان برگزیده پادشاه مهر تأیید بگذارند. همان طور که شیرین معشوقه سوگلی و بعدها همسر خسرو پرویز را مشاوران پادشاه بر پایه این که خون پست او فرزندان پادشاه را ضعیف می سازد نمی پذیرند.

مؤلف *مجموعه التواریخ* قول ثعالبی و فردوسی را در قتل سوفرا و در ساختن زرمهر با قباد تکرار می کند و با این تفاوت که نام پدر زرمهر را "سرفرا" ذکر می کند.

الکامل ابن اثیر به خروج زرمهر علیه مزدکیان می پردازد: "در همین احوال، زرمهر سوفرا خروج کرد و جمع کثیری از مزدکیان را بکشت و قباد را دوباره به سلطنت برداشت و برادرش

جاماسب را از سلطنت دور کرد، اما چندی بعد قباد زرمهر را نیز کشت.^۱ که کشته شدن زرمهر برگرفته از همان منبعی است که طبری آن را نقل و سپس رد کرده است. گفته می‌شود: بزرگمهر نخست برای آموزش و پرورش فرزند انوشیروان (هرمز)، گماشته شده بود. هرمز نسبت به بزرگمهر خوش رفتاری ننمود و استاد را از خود آزد، اما سپس از کرده خود پشیمان شد و جایگاه بزرگمهر بالا گرفت، تا آن‌که به وزارت رسید و در امور کشوری با شایستگی بسیار به انوشیروان خدمت نمود.

وی حکیمی خردمند بود که حکمت و معرفت و گفته‌های خود را در پوشش واژه‌هایی به گوش شاه، درباریان و سران می‌رسانید که از همه آنها وارستگی و بی‌اعتنایی به دنیا می‌تراوید. فردوسی ورود بزرگمهر به دربار خسرو اول انوشیروان را این‌چنین بیان می‌کند که بزرگمهر از مرو به دربار خسرو اول (انوشیروان) خوانده شد تا خواب آن شاه را تعبیر کند، تعبیر او درست درآمد. از آن پس بخت به او رو کرد و مشاور شاه شد و به وزارت رسید.

همی خواندندیش بوزرجمهر نهاده بران دفتر از مهر چهر
 عنان را بیپچید موبد ز راه پیامد بپرسید زو خواب شاه

بزرگمهر در بعد از اسلام

ملک الشعرای بهار می‌نویسد: در کتب ادب عرب آمده است که بعد از انقراض ساسانیان بزرگمهر به طبرستان رفت. از او پرسیدند که موجب انقراض ساسانیان چه بود؟ پاسخ داد که کارهای بزرگ را به مردم خرد سپردند و کارهای خرد را به مردم بزرگ. بزرگان به کار کوچک دل نهادند و خردان از عهده کار بزرگ برنیامدند و ناچار هر دو کار تباه گشت.

ظاهراً این روایت هم بی‌اصل نیست، چه می‌دانیم که مردی از خاندان "فرخان" در آن اوان امیر طبرستان بوده است و کتیبه‌ای از او در ظرف نقره‌ای دیده شده که هرتسفلد آلمانی آن را چنین خوانده است

"دات برزمر فرخانان گیل گیلان خراسان اسپهبد نقشه" یعنی صورت داد برزمهر پسر فرخانان، امیرالامرا، شرق سپهبد، و این کتیبه به خط پهلوی بدی نوشته شده است. در تواریخ طبرستان هم اشاراتی به این خاندان شده است...

بعید نیست که عبارت معروف که بالاتر نقل شد در علت انقراض ساسانیان از قول دادبرزمهر طبرستانی نقل شده باشد و بعد به بوزرجمهر منسوب گردیده باشد.

در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار در ذکر لشکرکشی دگر بار خاقان ترکستان به خراسان و طبرستان آمده است: "نوشروان لشکر برگرفت و به نبرد او رفت، در آن روزها که صفها کشیدند و به میدان ناورد مردان بودند، دو سه هزار سوار آراسته، با علمهای سبز و برگستوانها و آلات زین و سلاح و جامهها چنان که جز حدقههای چشمهای ایشان و اسبان دیگر جمله سبز پوشیده، بر کران لشکرگاه انوشیروان گذر کردند و مقابل ترکان بایستادند... از هر دو جانب سوار فرستادند و پرسیده، جواب ندادند و انوشیروان در اندیشه ایشان مانده، به یک بار آن سه هزار سوار، به جمله خویشان را به قلب سپاه خاقان رسانیدند، نوشروان قلب خویش به متابعت ایشان براند بر خاقان زده او را شکستند..." و خواستند که ناشناس میدان نبرد را ترک کنند که نوشیروان با الحاح از آنان خواست تا خود را بشناسانند و آنان خود را از فرزندان سوفرا معرفی می‌نمایند. و سرانجام از آنان خواست که از وی چیزی خواهند گفتند: ما را هیچ مرتبه‌ای نمی‌باید تا از حساد به ما آن نرسد که به پدر رسید، گفت لابد به طرفی از اطراف عالم حصنی و ولایتی که فرزندان شما را باشد اختیار باید کرد تا منال و معیشتی را سبب بود، زرمهر که مهتر برادر بود زابلستان برگزید و قارن که کهتر بود وند اومید کوه و آمل و لفور و فریم که کوه قارن می‌خوانند.^۱

سید ظهردین مرعشی نیز عیناً مطالب ابن اسفندیار را در تاریخ خود ذکر کرده است که قسمت دیگری از حادثه مذکور را برای نمونه از کتاب وی ذکر می‌کنیم:

"انوشیروان همیشه در حسرت و ندامت آن بود که آنچه پدر در حق سوفرا کرد و حق خدمت او را نشناخت نیک نبود و به اطراف جهان به طلب فرزندان سوفرا می‌فرستاد تا پیدا

۱. بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار، تاریخ طبرستان، انتشارات پدیده، صص ۱۵۰-۱۵۱.

کرده در حق ایشان عنایت فرماید. غرض که در ایام دولت انوشیروان، خاقان ترک به خراسان و طبرستان تاخت کرد و انوشیروان لشکر عظیم جمع کرد و به دفع او قیام نمود. چون دو لشکر به هم رسیدند و از طرفین صف برکشیدند و مردان در میدان اسبان را جولان می‌دادند، ناگاه چند هزار سوار آراسته با علم‌های سبز... زرمهر که برادر مهتر بود زابلستان اختیار کرد و قارن که برادر کهتر بود طبرستان برگزید و در کوه مسکن ساخت.^۱

همچنین سخن حمزه اصفهانی به‌وضوح مؤید قول مرحوم بهار می‌باشد که می‌گوید:

"چند سال بعد، سال ۱۴۴ ه.ق، ابوالخصیب قائد از طرف منصور طبرستان را فتح کرد، زیرا منصور از پیش‌بینی که از قول معاذ بن مسلم قبلاً ذکر کردیم بیمناک بود. از این رو به کار طبرستان همت گماشت تا سرانجام حکومت آنجا را از دست اسپهبد خرشید بن داد برزهمر بن فرخان داد به وه بن کیلیده بگرفت."^۲

نتیجه آن که می‌توانیم ردپای فرد یا افرادی را که زرمهر یا برزهمر نام داشته‌اند از عهد قباد تا عهد خسروپرویز و حتی بعد از اسلام پی گیریم، زرمهر پسر (شوفر، سوفرا، سوفزای، سوتر و سرحو که در کتب مختلف، تصحیفات گوناگون از یک نام است) کسی که همراه قباد به نزد پادشاه هیاطله رفته است وی را در بر تخت نشستن دوباره یاری کرده و سمت وزارت وی را داشته است.

از جمله افرادی که در طول تاریخ با نام بزرهمهر (برزهمر) مطرح شده‌اند:

● بزرهمر: نام دبیر انوشیروان، همدست انوشیروان در سرکوبی مزدک، از اعیان و وزرای دولت انوشیروان که در زمان هرمز کشته شد.

● بزرهمر: نام یکی از سران سپاه بهرام گور، نام موبد بهرام گور

یکی موبدی نام او بزرهمر بر آن رفتن راه بگشاد چهر

همان نیز چون قارون و بزرهمر دگر راد برزین آژنگ چهر

● بزرهمر: نام دستور خسروپرویز

به هر کار دستور بد بزرهمر دبیری جهان‌دیده و خوب‌چهر

● بزرهمر: دات بزرهمر فرخانان، اسپهبد گیلان و طبرستان

۱. همان، ص ۱۵۳.

۲. سیدظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به اهتمام عباس شایان، صص ۲۵ و ۲۶.